



Study and Analysis of the Social Dimensions of the Village and its Reflection in Several Works of School Stories

Fazlollah Khodadadi^{1*}, Mina Nouri², Yaser Dalvand³

^{1*}- Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. khodadadi@hum.ikiu.ac.ir

². Master's Degree in Persian Language and Literature, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. m.noory@yahoo.com

³. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. dalvand@hum.ikiu.ac.ir

Article Info	ABSTRACT
Article type: Research Article	Social narratology is the narration of various dimensions and hidden layers of the text, and since a literary work is not created in isolation and is a complete reflection of the environment in which it is created, social narratology studies the social structure of works in different periods. The purpose of this research is the social narratology of several stories written by story-writing teachers from the thirties to forties in Iran, and the author tries to explain issues such as: textuality, anthropology and cultural issues, desires, concerns, thoughts, worldviews, the relationship between society and politics, beliefs, social classes, poverty, delinquency, rural life, etc. from the perspective of story-writing teachers in the heart of the school. Accordingly, in this research, in addition to studying the superstructure of the narratives (plot, language, incident, characters, etc.), their deep structure (semantic categories, messages, sociological and psychological studies, etc.) will also be analyzed. The results of this study show that the author's location in the heart of the place (school) has a significant impact on depicting the social conditions of his era in the context of fictional narratives.
Received: 19/09/2025	
Accepted: 27/11/2025	
Keywords: Rural Sociology, Social narratology, Story, Teacher, School.	

Cite this article: Khodadadi, Fazlollah^{1*}; Nouri, Mina; Dalvand, Yaser, (2025), "Study and Analysis of the Social Dimensions of the Village and its Reflection in Several Works of School Stories", *The History of Village and Rural Settlement in Iran and Islam*, Vol. 3, No. 2, P: 1-33.

DOI: 10.30479/hvri.2025.22717.1093

© The Author(s).



Publisher: Imam Khomeini International University

***Corresponding Author:** Fazlollah Khodadadi

Address: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran.

E-mail: khodadadi@hum.ikiu.ac.ir



فصلنامه تاریخ روستا و روستانشینی در ایران و اسلام

شاپا الکترونیکی: ۳۰۶۰-۶۰۱۲

سال سوم، دوره جدید، شماره دوم، تابستان ۱۴۰۴



بررسی و تحلیل ابعاد اجتماعی روستا و بازتاب آن در چند اثر از

داستان‌های مدرسه

فضل‌اله خدادادی^{۱*}، مینا نوری^۲، یاسر دالوند^۳

^{۱*} - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران. khodadadi@hum.ikiu.ac.ir

^۲ - کارشناسی ارشد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران. m.noory@yahoo.com

^۳ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران. dalvand@hum.ikiu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله:	روایت‌شناسی اجتماعی، روایت ابعاد گوناگون و لایه‌های پنهان متن است و از آنجایی که یک اثر ادبی در
مقاله پژوهشی	انزوا ایجاد نمی‌شود و به طور کامل بازتاب محیطی است که در آن خلق می‌شود، روایت‌شناسی اجتماعی
دریافت:	به مطالعه ژرف‌ساخت اجتماعی آثار در دوره‌های مختلف می‌پردازد. هدف این پژوهش، روایت‌شناسی
۱۴۰۴/۰۶/۲۶	اجتماعی چند داستان به قلم معلمان داستان‌نویس دهه‌های سی تا چهل در ایران است و نگارنده می‌کوشد
پذیرش:	مسائلی همچون: بافت‌شناسی، مردم‌شناسی و مسائل فرهنگی، خواسته‌ها، دغدغه‌ها، افکار، جهان‌بینی‌ها،
۱۴۰۴/۰۹/۰۶	رابطه اجتماع و سیاست، اعتقادات، طبقات اجتماع، فقر، بزهکاری، روستانشینی و... را از دیدگاه معلمان
	داستان‌نویس در بطن مدرسه تبیین نماید. بر همین اساس در این پژوهش ضمن مطالعه روایت‌ها
	(پی‌رنگ، زبان، حادثه، شخصیت‌ها و...) به واکاوی ژرف‌ساخت آن‌ها (مقوله‌های معنایی، پیام‌ها، مطالعات
	جامعه‌شناختی، روانی و...) نیز پرداخته خواهد شد. نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد که قرار گرفتن
	نویسنده در بطن مکان (مدرسه) تأثیری به سزا در ترسیم اوضاع اجتماعی عصر وی در بستر روایت‌های
	داستانی دارد.
	واژگان کلیدی: روایت‌شناسی اجتماعی، داستان، معلم، مدرسه، مدارس روستایی.

استناد: خدادادی، فضل‌اله؛ نوری، مینا؛ دالوند، یاسر (۱۴۰۴)، «بررسی و تحلیل ابعاد اجتماعی روستا و بازتاب آن در چند اثر از داستان‌های

مدرسه»، تاریخ روستا و روستانشینی در ایران و اسلام، سال سوم، شماره دوم، صص: ۱-۳۳.

DOI: 10.30479/hvri.2025. 22717.1093

ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

حق مؤلف © نویسندگان.



مقدمه

روایت‌شناسی، رویکردی نظام‌مند در بررسی ساختار روایت است که با بررسی فرم یک اثر ادبی، می‌کوشد به نظام معنایی فراتر از متن دست یابد و ارتباط بین اجزای آن را کشف کند. روایت‌شناسی همچون زبان‌شناسی برای تحلیل متن از زبان سود می‌جوید و از کلان‌ساختارها آغاز می‌کند و به خردساختارها می‌رسد (عباسی، ۱۳۹۳: ۳۰). این نظریه تلاش می‌کند تا به واحدهای معنایی یک نظام برسد و از این مرحله است که تحلیل خود را آغاز می‌کند. به همین خاطر می‌توان گفت که علم روایت‌شناسی گونه‌ای تحلیل عمل روایت است. یکی از جریان‌های اخیر در مطالعات ادبی، واکاوی ارکان روایت در علوم مثل سیاست، جامعه، روان‌شناسی، پزشکی و... بوده است. روایت در هر یک از این علوم وجود دارد، به‌طوری که زیرساخت همه آن‌ها به‌نوعی با روایت گره خورده است. در این پژوهش، با تمسک به جامعه‌شناسی روایت بر آنیم تا ضمن بررسی چند داستان به قلم معلمان داستان‌نویس، به مطالعه عناصر جامعه‌شناختی روایت‌هایی با موضوع مدرسه در ادبیات داستانی معاصر ایران بپردازیم.

از آنجایی که در ادبیات داستانی، نقش مکان در ساختار و معنای روایت بسیار تأثیرگذار است، نگارنده در این پژوهش صرفاً با تمرکز بر داستان‌هایی با مکان مدرسه و به قلم معلمان داستان‌نویس، بر آن است تا مسائل جامعه عصر نویسندگان معلم را در بستر مدرسه واکاوی نماید. جامعه آماری پژوهش ده داستان به قلم معلمان داستان‌نویس معاصر، مثل صمد بهرنگی، جلال آل‌احمد، رسول پرویزی، علی‌اشرف درویشان، هوشنگ مرادی کرمانی و... را در بر می‌گیرد. نگارنده تعمداً داستان‌نویسان معلم را انتخاب کرده است؛ چرا که این نویسندگان در بطن حوادث داستان بوده‌اند و خود در مدارس شاهد عینی اتفاقات و رخدادها بوده‌اند و همچون روشنفکرانی تیزبین، بین مسائل مدرسه و جامعه ارتباط برقرار کرده و به بیان مشکلات جامعه عصر خویش پرداخته‌اند. جامعه‌شناسی روایت ابعاد گوناگون و لایه‌های پنهان متن را بررسی می‌کند و از آنجایی که یک اثر ادبی در انزوا ایجاد نمی‌شود و به‌طور کامل بازتاب محیطی است که در آن خلق می‌شود، بر آنیم تا با ابزار جامعه‌شناسی روایت به مطالعه ژرف ساخت اجتماعی این داستان‌ها

بپردازیم. بر همین اساس، در این پژوهش که به روش توصیفی-تحلیلی و به‌مدد منابع کتابخانه‌ای و با رویکرد روایت‌شناسی و جامعه‌شناسی است، ضمن مطالعهٔ روساخت روایت‌ها (پی‌رنگ، زبان، حادثه، شخصیت‌ها و...)، به واکاوی ژرف‌ساخت آن‌ها (مقوله‌های معنایی، پیام‌ها، مطالعات جامعه‌شناختی، روانی و...) نیز پرداخته خواهد شد. لذا سؤال اساسی که بنیان پژوهش را قوام می‌بخشد، این‌گونه مطرح می‌شود: چگونه جلوه‌های فرهنگی-اجتماعی مدارس قدیم، در بستر ادبیات داستانی بازتاب یافته است؟

در باب روایت‌شناسی اجتماعی به‌طور اخص پژوهشی انجام نشده است؛ اما منابعی که می‌توانند اطلاعاتی راجع به بافت‌های اجتماعی متون در اختیار پژوهشگر قرار دهند، شامل کتاب‌های جامعه‌شناسی ادبیات و جامعه‌شناسی در ادبیات است که می‌توان به کتاب «جامعه‌شناسی رمان» اثر جورج لوکاج (۱۴۰۰)، «جامعه‌شناسی ادبیات» اثر لوئیس گلدمن (۱۳۹۹)، «جامعه‌شناسی در ادبیات» اثر فریدون وحید (۱۳۹۶) و «جامعه‌شناسی ادبیات» نوشته محمد پارسان‌سب (۱۳۹۶) اشاره کرد. این آثار فقط از منظر اجتماعی به ادبیات فارسی پرداخته‌اند و در بخشی از پژوهش کارآمد هستند. بنابراین، از آنجایی که مبنای پژوهش بر روایت‌شناسی اجتماعی است، به‌ناچار باید به پیشینهٔ روایت‌شناسی اجتماعی پرداخت تا بُعد روایی کار مغفول واقع نگردد. در باب روایت‌شناسی اجتماعی نیز کتاب یا پژوهشی به‌صورت مستقل یافت نشد؛ تنها برخی از مقالات به بررسی برخی آثار با فضای مدرسه پرداخته‌اند. به‌عنوان مثال، سرامی و امیری (۱۳۹۲) در پژوهشی با عنوان «پژوهشی در شخصیت‌های داستان مدیر مدرسه از جلال آل‌احمد» به واکاوی شخصیت‌ها در این داستان پرداخته‌اند. همچنین، بی‌نظیر (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «گفتمان قدرت و سازوکارهای تکنولوژی انضباطی- مطالعه موردی قصه‌های مجید» به‌نوعی تحقیق گفتمان‌شناسی در باب این داستان پرداخته است. یک کتاب نیز با موضوع مدرسه به قلم محمدرضا رهبریان (۱۳۹۵) تحت عنوان «مدرسه یا قفس؟ بازتاب مدرسه در متون کهن و داستان‌نویسی معاصر» به بررسی برخی آلام مدارس کهن و معاصر پرداخته و بیشتر متن داستان‌هایی با موضوع مدرسه را گردآوری کرده و به روایت‌شناسی اجتماعی این آثار نظر نداشته است. یک پایان‌نامه نیز

با موضوع: «بازنمایی هویت سوژه‌ها در داستان‌های مدرسه»، توسط انوشیروان کریمی (۱۳۹۸) در دانشگاه کردستان به راهنمایی پارسا یعقوبی جنبه‌سرایبی به انجام رسیده است. در این پژوهش، نگارنده باتکیه بر تحلیل گفتمان انتقادی فوکو و از منظر سه نوع راوی به این داستان‌ها نظر داشته‌اند و در باب هویت به نتایجی ثمربخش رسیده‌اند. آنچه از بررسی پیشینه در پژوهش حاضر به دست می‌آید، نشان می‌دهد که تاکنون پژوهشی با رویکرد روایت‌شناسی اجتماعی در داستان‌هایی با محور مدرسه انجام نشده است.

۱. مبانی نظری و موضوعات جامعه‌شناختی در ادبیات داستانی معاصر

۱-۱. جامعه‌شناسی و داستان

پژوهشگران علوم اجتماعی اعتقاد دارند که «در بطن هر کتاب، رجوعی است ضمنی به نهادهای اجتماعی، به آداب و سنن، به گونه‌هایی از صور ستمگری و خصومت، به فرزاندگی و دیوانگی، به شهرت‌های پاینده و لجاج‌های گذرنده، به خرافات و به فتوحات تازه عقل سلیم، به جاهلیت‌ها و حساسیت‌ها، به تخیل و حتی ادراک و سرانجام به اخلاق و رسوم و ارزش‌های مقبول و خلاصه به دنیایی که خواننده و نویسنده در آن مشترک‌اند» (سارتر، ۱۳۷۰: ۱۰۵). در اثر ادبی، اشاره‌ای ضمنی و نه بازتابی کامل و صرف از واقعیات اجتماعی وجود دارد. بنابراین آن چه مسلم است، این است که هر اثری، کنایه‌ای از اوضاع و شرایط اجتماعی روزگارش است و اغلب از بعضی شرایط و حوادث تاریخی به دور نیست (مباشری، ۱۳۸۹: ۲۳).

صحبت پیرامون ارتباط رمان و جامعه از زمان پیدایش این ژانر همواره توجه منتقدان را به خود معطوف کرده است. آنچه از اهمیت بالاتری برخوردار است، این موضوع است که رمان نمایانگر اوضاع جامعه عصر نویسنده است. جامعه‌شناسی ادبیات، یکی از نارس‌ترین شاخه‌های جامعه‌شناسی است که پیشینه آن در ایران به ده‌ها سال قبل بازمی‌گردد. جامعه‌شناسی ادبیات می‌کوشد تاریخ اجتماعی را از خلال آثار ادبی بازنویسی کند و نقش تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را در آفرینش شاهکارهای ادبی نمایان سازد (فطوره‌چی، ۱۳۸۴: ۱۴).

رمان عرصه‌ای است تماماً دیالکتیکی که به گفته گلدمن، «محل تلاقی تباهی دوگانه است؛ تباهی شخصیت و تباهی جهان اثر ادبی؛ جهان داستان جهانی‌ست تباه، چرا که بازتاب محیط بیگانه گشته زندگی است، قهرمان داستان تباه است چرا که در این جهان به دنبال یافتن ارزش‌های اصیل می‌گردد. بدیهی است که مراد از ارزش‌های اصیل ارزش‌هایی نیست که خواننده یا نقاد آن‌ها را اصیل می‌دانند؛ بلکه ارزش‌هایی است که بی آن که آشکارا در رمان نشان داده شده باشند، به گونه‌ای ضمنی همواره جهان داستان را می‌سازند» (سلیمانی، ۱۳۶۹: ۲۲). بنابراین رمان همان فرمی است که انسان‌ها هر روز در بطن آن زندگی می‌کنند. بروز «فرد مسئله‌دار» (پروبلماتیک)، عاملی است که سبب پیدایش رمان در دوران معاصر گردیده است. فرد مسئله‌دار فردی است که با همه موضوعات منفی و مثبت موجود در جامعه شهرنشین مدرن در ارتباط است. قالب رمان در اصل برگردان زندگی روزانه در عرصه ادبیات و رمان است. این موضوع از آنجا سرچشمه می‌گیرد که ادبیات در ایران هدفی بیشتر از قصه دارد و در حقیقت ما با نوعی رمان متعهد روبرو هستیم. نقد جامعه‌شناسی ادبیات از روش‌های جدید در نقد ادبی به شمار می‌آید و در این گونه نقد به هماهنگی جامعه و ادبیات و شکل‌های گوناگون این موضوع پرداخته می‌شود. در این نوع از نقد به نویسنده القا می‌گردد که هر چه اثرش به جامعه نزدیک‌تر باشد، پربارتر و ارزشمندتر خواهد بود (فرزاد، ۱۳۷۸: ۷۷).

۲-۱. روایت‌شناسی اجتماعی و ابعاد آن

روایت‌شناسی اجتماعی، مطالعه یک جامعه از بستر متون روایی و واکاوی مسائل فرهنگی در آن آثار است. به عبارت ساده‌تر، در روایت‌شناسی اجتماعی به دنبال مطالعه ساختار اجتماع از بستر ادبیات (بیشتر ادبیات داستانی/متن روایی) هستیم. منظور از روایت‌شناسی اجتماعی، جستجوی بازتاب ویژگی‌های اجتماعی هر دوره تاریخی در آثار ادبی است که در آن دوره پدید آمده است. بدیهی است برای توفیق در این کار باید خالقان آثار به آنچه در پیرامونشان می‌گذرد، توجه کافی داشته باشند و مواد خام آثار خود را از زمان و مکانی که در آن زندگی می‌کنند به دست آورند. روایت‌شناسی اجتماعی، در حقیقت نقطه حرکتش، هم تجربه واقعی خلاقیت و هم تجربه علمی

است، بی آن که جزم اندیشی کند و تعصب اصولی به خرج دهد. جامعه‌شناسی ادبیات اگر به این شیوه عمل کند می‌تواند مفهوم ادبیات را حتی برای خود محقق روشن سازد» (بایستد، ۱۳۷۴: ۹۸). در بحث از رابطه ادبیات و جامعه همواره باید این مسئله را در نظر گرفت که «ادبیات به اعتبار ماده اصلی آن یعنی زبان، پدیده‌ای اجتماعی است. زبان در ارتباط انسان‌ها با یکدیگر ساخته می‌شود و رو به تکامل می‌نهد و آن‌گاه که به وسیله شاعر یا نویسنده برای بیان مفاهیم عینی و ذهنی مورد استفاده خاصی قرار می‌گیرد، از آن به ادبیات تعبیر می‌کنیم» (عسکری حسن‌کلو، ۱۳۸۶: ۴۴).

روایت‌شناسی اجتماعی سه دیدگاه را در مطالعات ادبی مورد تحلیل قرار می‌دهد:

۱. بررسی مسأله پایگاه اجتماعی پدیدآورنده اثر ادبی

۲. میزان درجه وابستگی او به طبقه حاکمه

۳. منبع اقتصادی پشتیبان نویسنده یا شاعر و اعتباری که در جامعه دارد.

پدیدآورنده اثر ادبی عضوی از اجتماع و موجودی است که جامعه‌زاد و جامعه‌زی است و از آغازین روز تولد، به گستردگی و فراوانی از جامعه و دستاوردهای فرهنگی آن بهره می‌جوید و با استفاده از میراث فرهنگی، بالنده می‌گردد. این بالندگی، نوآوری‌ها و آفرینش‌هایی را در پی دارد که به غنای فرهنگی جامعه یاری می‌رساند. اما اگر پدیدآورنده اثر ادبی، رها از ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی باشد و به آن‌ها احترام نگذارد، نوآوری و ابداع نتواند کرد. روایت‌شناسی اجتماعی در دوران معاصر به عنوان یک علم مطرح است: «با توسعه علم و دانش‌های جدید بشری و نگرش‌های تازه و روشنفکرانه، اهمیت و کارکرد بیرونی ادبیات نمایان شده است. در این میان روایت‌شناسی اجتماعی به علت کارکردهای بیرونی آن، از اهمیت والایی برخوردار است. در موارد قابل توجهی نیز بیان حال جامعه است؛ روایت‌شناسی اجتماعی علاوه بر رویکردهای هنری و زیباشناختی، به بیان حال جامعه و افراد آن نیز توجه دارد» (ولک، وارن، ۱۳۷۳: ۱۰).

موضوع روایت‌شناسی اجتماعی، یعنی زندگانی اجتماعی، محصول و نتیجه روابطی است که به‌طور کلی موجودات زنده را به یکدیگر پیوند می‌دهد. «نهادهایی است که با داشتن رابطه متقابل،

در یکدیگر اثر می‌گذارند و از این‌روی نباید فعالیت‌های ادبی را از فعالیت‌های اجتماعی جدا کرد» (زرین‌کوب، ۱۳۶۱: ۴۲). مفهوم ارتباط بین جامعه و ادبیات از قدیم بین اندیشمندان محل تأمل بوده است. هنگامی که افلاطون در کتاب جمهوری از رابطه شاعر و شعر با مخاطبان سخن می‌گوید و تأثیر مثبت شاعر در زندگی اجتماعی مخاطبان را مردود می‌شمارد، به‌نوعی آغازگر بحث رابطه ادبیات و جامعه است. ضمن این که منظور افلاطون متضمن درک ادبیات در مقام تصویری بود که جامعه را تصویر و منعکس می‌کند» (دستغیب، ۱۳۷۸: ۸۰).

۲. تحلیل روایت‌شناسی اجتماعی داستان گلدسته‌ها و فلک / جلال آل‌احمد

۲-۱. شخصیت‌شناسی اجتماعی

در این داستان با یک متن واقع‌گرای نمادین مواجهیم: «در داستان واقع‌گرای نمادین شخصیت‌ها، اعمال و ریزه‌کاری‌ها واقعی و طبیعی هستند و جزئیات و توصیفات به‌قصد آن ارائه شده‌اند که معنای خاصی از واقعیت‌های عادی و روزمره به دست بدهند. نمادها از میان همین جزئیات و توصیفات و اعمال شخصیت‌ها ظاهر می‌شوند» (میرصادقی، ۱۳۹۲: ۱۹۵). در این داستان آنچه برجسته می‌نماید، علاوه بر حادثه، لحن و زبان اجتماع عصر نویسنده و پایگاه اجتماعی شخصیت‌های داستان اعم از دانش‌آموزان، معلم، ناظم و... است. موجهول، اصغر ریزه، معلم، ناظم، والدین و دانش‌آموزان هر یک با زبان و لحن خاصی سخن می‌گویند و البته که حادثه داستان، سطح فرهنگی شخصیت‌ها و گفتار آنان با هم در ارتباط است. زبان تندوتیز و زیرمعیار اصغر ریزه به‌نوعی با سطح فرهنگی، برخورد والدین و دوستان در ارتباط است و حتی سطح پایین فرهنگ خانواده‌ای که او در آن رشد کرده است، ترغیب‌کننده او برای تابوشکنی (بالارفتن از گلدسته‌های مسجد) است: «بدی‌اش این بود که گلدسته‌های مسجد بدجوری هوس بالارفتن را به کله آدم می‌زد» (آل‌احمد، ۱۳۹۹: ۴۵).

در این داستان نیز نشانه‌هایی ظریف نهفته است که نشان‌دهنده نوع اجتماع، سطح فکر، زبان، اقتصاد، افکار و رفتار انسان‌ها با پدیده‌های مختلف است. عنوان داستان: «گلدسته‌ها و فلک» به‌نوعی یک عنوان ایهامی است و ذو وجهی می‌نماید. یکی همین عنوان روساختی است به این

صورت که گلدسته‌ها، همان گلدسته‌های مسجد هستند و فلک، آسمان را به ذهن متبادر می‌کند، اما هدف نویسنده چیز دیگری نیز می‌تواند باشد. گلدسته‌ها: دو پسر بچه هستند که به دلیل طینت پاک، بی‌آلایشی و دوری از دنیازدگی می‌توانند مثل گلدسته باشند. این مضمون در ادبیات داستانی ایران و جهان به صورت‌های گوناگونی متجلی گردیده است؛ مثلاً پروین اعتصامی در بسیاری از اشعار خود راوی سؤال‌کننده را کودک می‌گذارد: «روزی گذشت پادشاهی از گذرگاهی / فریاد شوق از سر هر کوی و بام خواست / پرسید زان میانه یکی کودک یتیم / کین تابناک چیست که بر تاج پادشاست؟». در واقع می‌توان گفت به دلیل بی‌آلایشی و پاکی کودکان و دنیای بهشتی آنان است که به عنوان راوی انتخاب شده‌اند. همچنین صادق چوبک در داستان کوتاه *عدل* وقتی چندین شخصیت بزرگسال دیدگاهی دنیاگرایانه به اسب در جوب افتاده دارند و آن را نجات نمی‌دهند، در انتها با پرسش درست یک کودک (شخصیت پاک و بهشتی) داستان را خاتمه می‌دهد؛ سؤالی که کودک مطرح می‌کند پاسخی به تمام سؤالات است و معنایی بزرگ خلق می‌کند؛ چون کودک از پدرش می‌پرسد اگر اسب مال درشکه‌چی بوده است، پس درشکه‌اش را با چی برده خانه؟ یعنی این اسب صاحب ندارد، اگر صاحب داشت این‌گونه اسیر و خوار نمی‌شد.

در داستان *گلدسته‌ها* و *فلک* نیز گلدسته‌ها می‌تواند دو بچه (اصغر ریزه و موچول) باشد. حتی طی کردن پله‌های گلدسته و رفتن به بالا نیز می‌تواند نماد حرکت انسان به سمت فلک (آسمان) یعنی پیشرفت و بزرگی باشد، اما جلال می‌خواهد بگوید هر کس (ولو گلدسته/بچه) هم سودای پیشرفت را در سر داشته باشد، فلکش (تنبیه کردن) می‌کنند. یعنی می‌گوید در جامعه‌ای که در این داستان ترسیم می‌کنم، عده‌ای نمی‌خواهند ناظر پیشرفت دیگران باشند و هر کس به فلک (آسمان/بزرگی) رود، فلکش (چوب زدن) می‌کنند.

نکته دیگر در این داستان که نشان‌دهنده اجتماع پایین و فرهنگ زیرمعیار شخصیت‌ها است، اسم دو شخصیت اصلی داستان یعنی: موچول و اصغر ریزه است. اسم هر دو شخصیت در برابر کار تابوشکنانه آنان (بالارفتن از گلدسته‌های مسجد) نوعی ارتباط محکم چرخ‌دنده‌های دَوَرانی داستان را اثبات می‌کند. در واقع می‌توان گفت در یک داستان خوب تمامی عناصر با یکدیگر

ارتباط دارند و همگی در اختیار یک عنصر یعنی معنا یا فرایند خلق معنا هستند. در این داستان نیز چون جلال در صدد بیان یک معنای اجتماعی بوده است بسیار زیرکانه عناصر داستان را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد تا به معنای موردنظر خود نائل گردد. موچول اسمی بی‌معنی، بی‌هویت، تصغیر شده و نشان‌دهنده این است که کودک از حمایت یک بنیان خانواده منسجم برخوردار نبوده است و در نتیجه چنین عاملی می‌تواند ترغیب‌گر او به سمت تابوشکنی، بدزبانی، شیطنت و در نتیجه وجود یک مرد بزهکار در اجتماع باشد. اصغر ریزه نیز چنین صورتی دارد. کلمه اصغر به معنی کوچک است و وقتی صفت «ریزه» نیز به آن اضافه می‌شود می‌تواند نشانه تصغیر این شخصیت چه از نظر جسمی و چه از نظر فرهنگی، زبانی و خانوادگی باشد. اصغر ریزه در این داستان طراح اصلی نقشه صعود به گلدسته‌های مسجد است و با ترفند و زیرکی کلید راهروی گلدسته‌ها را که سال‌ها قفل مانده است به دست می‌آورد. در فرصتی مقتضی از گلدسته‌ها بالا می‌رود و این عمل با نام او این ضرب‌المثل را به ذهن متبادر می‌کند: «فلفل نبین چه ریزه، بشکن ببین چه تیزه!» اگرچه اسم شخصیت اصغر ریزه یعنی خیلی کوچک است، اما همین شخصیت قلیل‌الجنه کاری می‌کند که تا به حال هیچ‌کس نه جرئت آن را داشته است و نه از نظر اعتقادی به خودش اجازه می‌داده است تا آن را انجام دهد. این عمل نشان می‌دهد که شخصیت‌های این داستان از نوع سبک داستان‌نویسی پیکارسک هستند و جامعه پیکاروها جامعه‌ای بزهکار و از نظر فرهنگی و زبانی سخیف است.

۲-۲. تمسک به تنبیه بدنی به‌جای توجیه علمی و منطقی

از کلیت ساختار داستان گلدسته‌ها و فلک چنین برمی‌آید که سه عامل مهم در گرایش بچه‌های مدرسه‌ای (اصغر ریزه و موچول) به اضمحلال فرهنگی و تابوشکنی نقش داشته است: ۱. سطح فرهنگ پایین دوستش؛ ۲. بی‌خیالی و بی‌تفاوتی والدین نسبت به رفتارهای کودکان؛ ۳. عدم توجه معلم به خواسته‌های کودک و تنبیه بدنی به‌جای تنبیه منطقی.

در صحنه‌ای از داستان وقتی یکی از کودکان که چپ‌دست است، نام خدا را با دست چپ می‌نویسد، معلم با واکنشی تند او را با ترکه آماج ضربات قرار می‌دهد! و نکته تأسف‌برانگیز این

است که به توضیحات و عادت کودک توجهی ندارد: «معلم دست چپ مرا گذاشت روی میز و ده تا ترکه بهش زد؛ می گفت کراحت دارد اسم خدا را با دست چپ نوشتن. یعنی اول دو سه بار بهم گفته بود و من محل نگذاشته بودم. آخر همه کارهام را با دست چپ می کردم. با دست راستم که نمی توانستم. هر چی هم از بابام پرسیده بودم که کراحت یعنی چه؟ جواب حسابی نداده بود. یعنی می خندید و می گفت: «تکلیف که شدی می فهمی بچه.» تا آخر حوصله معلممان سر رفت و ترکه را زد» (همان جا).

روایت فوق نشان می دهد که معلم در صدد است حتی کارهای غیرممکن را با زور ترکه انجام دهد! نوشتن با دست راست برای کسی که چپ دست است، نیازمند تمرین و ممارست است؛ همچنین کودک برای نوشتن نام خدا با دست راست باید به نرمی توجه شود، یاد بگیرد و با دست راست بنویسد؛ ولی معلم در این روایت به جای این که گره را با عقل باز کند، از مشتش مدد می گیرد! نکته اجتماعی دیگری که باز در روایت فوق نهفته است، برخورد پدر راوی با سؤال او درباره کراحت است! «می خندید و می گفت تکلیف که شدی می فهمی بچه.» این روایت نشان دهنده عمق مشکلات فرهنگی- تربیتی در عصر نویسنده است. کودک بیچاره ای که بین دو اهرم ناموزون (معلم و خانواده) گرفتار شده است و در برابر سؤالاتش تحقیر می شود و اگر با دست چپ که عادت وی است، بنویسد، تنبیه می شود!

۲-۲-۱. تأثیر طبقه اجتماعی در رفتار کنشگران داستان

از دیگر نکته های فرهنگی نهفته در روایت گلدسته ها و فلک، دلایل اجتماعی است که در نوع رفتار کودک، معلم و والدین بی تأثیر نیست. برخی از این کدها به شرح ذیل قابل بیان است:

۲-۲-۱-۱. فقر:

یکی از دلایل بروز بزهکاری اجتماعی در افراد مختلف جامعه، فقر است که طبق احادیث و کلام بزرگان گاه نیز به کفر می انجامد و فحشا می آورد. در این داستان نمونه های زیر نشان دهنده فقر در زندگی شخصیت های داستان است: «تو محل کسی دوچرخه کوتاه نداشت» (همان: ۵۴). چند جای روایت راوی از اسباب کشی و تعویض خانه اش سخن می گوید؛ در یکی از این صحنه ها

خانه‌ای را توصیف می‌کند که چندان اسباب و اثاثیه‌ای ندارد: «صبح تا شام توی آن خانه کوچک به سر بردن که نه بیرونی داشت و نه اندرونی و نه چفته انگور داشت و نه لانه مرغ و نه زیر زمین و نه حتی از روی بامش می‌شد پرید روی طاق بازارچه. و بعدش هم مدام با دو تا دختر ریقونه دمخور بودن که تا دستشان می‌زدی جیغشان درمی‌آمد» (همان: ۵۶). این نمونه‌ها نشان‌دهنده زندگی اجتماعی توأم با فقر و ذلت راوی و اطرافیانش است و این فقر قطعاً فقر فرهنگی و اجتماعی را نیز به دنبال دارد.

۲-۲-۲. فقر فرهنگی اطرافیان

از دیگر عوامل تأثیرگذار در رفتار دانش‌آموزان این روایت، فقر فرهنگی اطرافیان است. کسانی که با رفتار و گفتار خود، راوی و دوستانش را تحت تأثیر قرار می‌دهند و این فقر فرهنگی علاوه بر رفتار، در زبان شخصیت‌های اطراف کودکان نیز دیده می‌شود. در صحنه‌ای که راوی و اصغر ریزه از گلدسته‌ها پایین می‌آیند و معلم کف پایشان چوب می‌زند، نیز زبان سخیف اصغر ریزه بر راوی تأثیر می‌گذارد و او به تبعیت از اصغر ریزه واژه‌ای سخیف را بر زبان جاری می‌کند: «اصغر نشست لب پاشوره و پایش را یک هو کرد توی آب. دیدم که چشم‌هایش را بست و دندان‌هایش را به هم زور داد و گفت: «مادرسگ!» و بعد مرا صدا کرد که رفتم و پایم را تپاندم توی آب. چنان دردی آمد که انگار گذاشته بودمش لای گیره آهن دکان داداشش که بی‌اختیار از دهانم درآمد: «مادرسگ!» و آن وقت بود که گریه‌ام درآمد» (همان: ۵۷).

مجموعه دلایل فوق نشان می‌دهد که جلال در داستان گلدسته‌ها و فلک، جامعه‌ای شامل خانواده و مدرسه را در عصر خویش به نمایش می‌گذارد و روایت‌شناسی اجتماعی اثر نشان داد که مدرسه و معلم رسالت خود را که همان تعلیم و تربیت است، به خوبی ایفاء نقش نکرده‌اند؛ همچنین خانواده کودکان نیز دچار مشکلات عدیده اقتصادی و فرهنگی هستند.

۳-۲. تحلیل روایت‌شناسی اجتماعی داستان «پسرک لبو فروش» صمد بهرنگی

۳-۱-۲. تحلیل مضامین اجتماعی

یکی از ویژگی‌های آثار صمد بهرنگی، پرداختن به مسائل و معضلات جامعه خود است که در داستان «پسرک لبو فروش» نیز خواننده شاهد بازتاب این معضلات اجتماعی از جمله فقر و فلاکت، فاصله طبقاتی، نابرابری، ظلم و فساد اخلاقی است. ما در این بخش از پژوهش به بررسی و تحلیل این معضلات و مضامین اجتماعی در این داستان می‌پردازیم. در واقع این داستان از زبان یک معلم بیان می‌شود و چون صمد خود «مثل جلال آل‌احمد» معلم بوده است، بسیاری از مشکلات معلمان و دانش‌آموزان را در داستان‌هایش متجلی کرده است. در این داستان نیز از بستر متن روایی و تحلیل برخی نکات اجتماعی آن، پرده از مشکلات معلمان و دانش‌آموزان در عصر صمد بهرنگی برمی‌دارد.

در این داستان نیز مانند داستان «گلدسته‌ها و فلک»، برخی نکات اجتماعی به چشم می‌خورد که داستان را از منظر روایت‌شناسی اجتماعی برجسته می‌نماید. در این داستان آنچه از منظر روایت‌شناسی اجتماعی خودنمایی می‌کند، زندگی تاری وردی و مشکلات وی است. همچنین ورود او به کلاس درس بسیاری از نکات اجتماعی عصر نویسنده را برملا می‌کند: «کمی بعد صدای نازکی پشت در بلند شد: آی لبو آوردم، بچه‌ها! لبوی داغ و شیرین آوردم! از مبصر پرسیدم: مش کاظم این کیه؟ مش کاظم گفت کس دیگری نیست، آقا! تاری وردی است، آقا. زمستان‌ها لبو می‌فروشد... می‌خواهی بش بگویم بیاید تو؟ من در را باز کردم و تاری وردی با کشک سایش تو آمد... سلام کرد. کشک سابی را روی زمین گذاشت. گفت: اجازه می‌دهی آقا دست‌هایم را گرم کنم؟ بچه‌ها او را کنار بخاری کشاندند. من صندلی‌ام را به او تعارف کردم. نشست. گفت: نه آقا. همین‌جور روی زمین هم می‌توانم بنشینم... تاری وردی لبویی انتخاب کرد و داد دست من و گفت بهتر است خودت پوست بگیری آقا.... ممکن است دست‌های من... خوب ما دهاتی هستیم... شهر ندیده‌ایم... رسم و رسوم نمی‌دانیم. مثل پیرمرد دنیا دیده حرف می‌زد... نوروز از آخر کلاس گفت: آقا لبوی هیچ‌کس مثل تاری وردی نمی‌شود آقا. مش کاظم گفت: آقا خواهرش می‌پزد. این هم می‌فروشد. ننه اش مریض است، آقا. رضا قلی گفت: آقا حاجی قلی بی شرف خواهرش را

اذیت می‌کرد. با نظر بد به او نگاه می‌کرد، آقا. گفتم پدرت؟ حرفم را برید و گفت مرده آقا. یکی از بچه‌ها گفت: به او می‌گفتند عسگر قاچاقچی، آقا» (بهرنگی، ۱۳۸۴: ۱۵۶-۱۵۹).

انتخاب عنوان «پسرک لبو فروش» برای این داستان و آوردن کاف تصغیر و تحیب در «پسرک»، نشان‌دهنده تمام پاکی‌ها، دردها و سختی‌هایی است که بر دوش تاری وردی است و صمد در پاراگراف فوق آن را به‌گونه‌ای ترسیم می‌کند که دل هر خواننده‌ای را به درد می‌آورد و اشک در چشمانش جاری می‌گردد. اما نکات اجتماعی متن فوق نشان می‌دهد که دو قطب شخصیت در کلاس درس وجود دارند: شخصیت‌های مثبت با پایگاه اجتماعی مطلوب و باادب مثل تاری وردی که حد خود را در برابر معلم می‌شناسد، در جایگاه بزرگان نمی‌نشیند، سلام می‌کند، اظهار می‌کند که روستایی است و با دست خودش لبو را برای معلم پوست نمی‌کند؛ انگار فرهنگ و شعور در وجودش نهادینه شده و ذاتی او گردیده است. در مقابل، طایفه وسیعی از دانش‌آموزان - این جالب است که این‌ها برخلاف تاری وردی که بی‌سواد است، در فضای مدرسه هستند و باید فرهنگ داشته باشند - وجود دارند که با دخالت در زندگی دیگران، بدون اجازه، اسرار زندگی وی را برملا می‌کنند و با جملاتی پشت سر هم یکی پس از دیگری او را تخریب می‌کنند! اما او استوار، مردانه و بی‌محبا در برابر این رفتار زشت سینه‌سپر کرده است: «من به روی تاری وردی نگاه کردم، لبخند شیرین و مردانه‌ای روی لبانش بود» (همان: ۱۵۹). در واقع در این داستان تیپیکال، از دیدگاه روایت‌شناسی اجتماعی مسلم است که صمد می‌خواهد بگوید تاری وردی درس‌نخوانده، فرهنگ و شعورش بیشتر از بچه‌هایی بود که در کلاس درس بودند و در فضای مدرسه کسب علم می‌کردند. حتی در ادامه داستان، ثروتمندی چون حاجی قلی را بی‌شرف، بی‌غیرت و چشم‌چران معرفی می‌کند که تاری وردی در برابرش ایستاده و با او جنگیده است! علاوه بر این، معضلات اجتماعی دیگری نیز در داستان وجود دارد که در ذیل به آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

۲-۳-۲. فقر اقتصادی و فقر فرهنگی در جامعه عصر صمد

از مهم‌ترین معضلاتی که هر جامعه‌ای را تهدید می‌کند، مسئله اساسی فقر است. فقر قوی‌ترین و عمومی‌ترین مصیبت بشر است و ریشه دردهای بسیار زیادی است؛ از گرسنگی و بیماری گرفته تا مناقشات داخلی و جنگ، همه در این معضل تأثیرگذارند. فقر پدیده‌ای پیچیده و گسترده است که از قرن‌های گذشته تاکنون مورد توجه جامعه‌شناسان، پژوهشگران و نویسندگان بوده است. نرفتن به مدرسه، کار کودکان برای کمک به والدین، و عدم تأمین بهداشت جسمی و روانی از جمله عواقب فقر در جامعه است. مهم‌ترین اثر اجتماعی فقر که خود به آثار دیگر می‌انجامد، ضعف شخصیت تهدیدست است. فقرا به سبب برخورداری نبودن از امکانات مادی و موقعیت اجتماعی در جامعه تحقیر می‌شوند؛ اگر حتی از آن‌ها پامال شود، کسی گفتارشان را نمی‌پذیرد. بنابراین، قدرت دفاع از حق خود را از دست می‌دهند و نومید به انزوا روی می‌آورند.

در داستان «پسرک لبو فروش» خواننده می‌تواند از همان ابتدای داستان شاهد حضور فقر و محرومیت در محتوای داستان باشد و آثار آن را در جای‌جای داستان لمس کند. راوی که خود معلم مدرسه است، در شروع داستان با اشاره به ساختمان مدرسه و توصیف کلاس درس در روستا، خواننده را با فضای آن روز کلاس‌های درس در روستاهای ایران و نداشتن امکانات و محرومیت آشنا می‌کند: «مدرسه ما فقط یک اتاق بود که یک پنجره و یک در به بیرون داشت. فاصله‌اش با ده بیش از صد متر نبود...» (بهرنگی، ۱۳۸۴: ۴۶).

همچنین، توصیفات معلم راوی داستان از وضع ظاهری و لباس تاری وردی، جنبه‌ای دیگر از فقر در این داستان است: «شال نخی کهنه‌ای بر سر و رویش پیچیده بود. یک لنگه از کفش‌هایش گالش بود و لنگه‌اش از همین کفش‌های معمولی مردانه بود. کت مردانه‌اش تا زانوهایش می‌رسید. دست‌هایش تو آستین کش پنهان می‌شد. نوک بینیش از سرما سرخ شده بود. روی هم رفته ده دوازده سال داشت» (همان: ۴۷). کار کردن تاری وردی و دیگر بچه‌های روستا در کارگاه قالی‌بافی حاج قلی با دستمزد بسیار پایین، از دیگر نشانه‌های پدیده فقر در این داستان است. تاری وردی و خواهرش برای گذران زندگی خود و سرپرستی مادر مریض‌شان مجبورند در کارگاه حاج قلی فرش‌بافی کنند: «آخرش توانستم شاگردان را از صحرا و کارخانه قالی‌بافی و اینجا و آنجا سر

کلاس بنشانم» (همان: ۴۷). محرومیت تاری وردی از تحصیل به خاطر فقر و امرار معاش خانواده از طریق کار در کارگاه فرش‌بافی و لبو فروشی برای اندک درآمد، از دیگر نمودهای فقر در این داستان است. تاری وردی که به قول راوی داستان ده دوازده سال بیشتر ندارد، مجبور است در سرمای سرد زمستان به لبو فروشی پردازد و از درس و تحصیل محروم باشد: «دو سه قرون لبو به بچه‌ها فروخت و رفت. تاری وردی در برف و سرما می‌رفت طرف ده و ما صدایش را می‌شنیدیم که می‌گفت: ای لبو! لبوی داغ و شیرین آوردم، مردم!» (همان: ۴۹).

۲-۳-۳. تضاد طبقاتی

وجود شکاف‌های عمیق اجتماعی بین طبقات جامعه تأثیر فزاینده‌ای در ظهور اختلالات روانی، سرخوردگی، ناکامی و بی‌هویتی، احساس محرومیت و انزوای اجتماعی دارد. شکاف طبقاتی از آسیب‌های مهم برای یک جامعه محسوب می‌گردد. جامعه‌ای که در رویای پیشرفت و تکامل به سر می‌برد، می‌بایست تاحد امکان فاصله طبقاتی را در ساختار خود از بین ببرد. فاصله و نابرابری اجتماعی علاوه بر آنکه تأثیرات منفی و نامطلوبی در اقتصاد جوامع بشری برجای می‌گذارد، بر اخلاق عمومی جامعه نیز تأثیر داشته و موجب تخریب وجدان و اخلاق عمومی می‌گردد. احساس یأس و ناامیدی در میان طبقه‌ای که خود را در رده پایین اجتماع تلقی می‌نماید، از جمله نتایج شایعی است که از آب‌سخور نابرابری و فاصله طبقاتی سرچشمه می‌گیرد.

نماد بارز تضاد طبقاتی در این داستان، تقابل تاری وردی و خانواده فقیر او با حاج قلی است. حاج قلی فرد ثروتمند و منفعت‌طلبی است که در روستا کارگاه قالی‌بافی دایر کرده و تعداد زیادی از بچه‌های روستا را با دستمزد پایین به کار می‌کشد: «تقریباً همه بچه‌ها که بیکار می‌مانند به کارخانه حاج قلی فرش‌باف می‌رفتند. زرنگ‌ترین‌شان ده پانزده ریالی درآمد روزانه داشت. این حاج قلی از شهر آمده بود. صرفه‌اش در این بود» (همان: ۵۰). در حالی که حاج قلی ثروت‌اندوزی می‌کند و در رفاه کامل است، دندان‌های طلا به دهان دارد و به فکر هوس‌بازی و صیغه کردن زنان است؛ در طرف مقابلش تاری وردی است، پسرک یتیم و لبو فروشی که با فقر و فلاکت دست‌وپنجه نرم می‌کند. پاهای مادرش فلج شده و مریض و زمین‌گیر است. او با فروختن لبوهای

که خواهرش در خانه می‌پزد، امرار معاش می‌کند و خرجی مادر و خواهرش را تأمین می‌کند. تاری وردی قبل از لبو فروشی مدتی با خواهرش در کارگاه قالی‌بافی حاج قلی با دستمزد اندک کار می‌کرد، اما به خاطر چشم‌چرانی و نظر بد حاجی قلی به خواهرش نمی‌تواند در قالی‌بافی بماند و آن جا را ترک می‌کند. صمد بهرنگی با استفاده از شخصیت تاری وردی و حاج قلی به‌خوبی توانسته اختلاف طبقاتی موجود در جامعه آن روز را در قالب داستان نشان دهد و اشاره کند که مردم جامعه و به‌خصوص کودکان و نوجوانان از بزرگ‌ترین قربانیان این پدیده تلخ اجتماعی هستند.

۲-۳-۴. بی‌عدالتی و ظلم

به کار گماشتن کودکان و نوجوانان روستا توسط حاج قلی در کارگاه فرش‌بافی و پرداخت دستمزد کم به آن‌ها، از جمله نمودهای ظلم و بی‌عدالتی در داستان «پسرک لبو فروش» است. دستمزدی که حاج قلی به بچه‌های روستا می‌پردازد به حدی پایین است که کارگران شهری حاضر به کار کردن با این دستمزد برای او نیستند؛ اما بچه‌های روستا، از جمله تاری وردی و خواهرش، به دلیل نیاز مالی و فقر خانواده مجبور می‌شوند با این دستمزد پایین در فرش‌بافی کار کنند و به او اعتراضی نکنند: «من و خواهرم از بیچگی پیش حاج قلی کار می‌کردیم. یعنی خواهرم پیش از من به آن جا رفته بود. من زیر دست او کار می‌کردم. او می‌گفت دو تومان و من هم چیزی کمتر از او. مادرم باز مریض بود کار نمی‌کرد، اما زمین‌گیر نبود. دو سه سال پیش بود، تو کارخانه سی چهل تا بچه دیگر هم بودند، حالا هم هستند» (همان: ۵۱).

حاج قلی به‌عنوان ارباب و صاحب کارگاه، پا از حد خود فراتر گذاشته و در کارگاه فرش‌بافی با نظر بد به خواهر تاری وردی نگاه کرده و او را اذیت می‌کند. تاری وردی و خواهرش جرات اعتراض ندارند، چون اگر بنخواهند اعتراض کنند، حاجی قلی آن‌ها را از کارگاه بیرون می‌کند: «آقا این آخرها حاج قلی بی‌شرف می‌آمد می‌ایستاد بالای سر ما دوتا و هی نگاه می‌کرد به خواهرم و گاهی هم دستی به سر او یا من می‌کشید و بی‌خود الکی می‌خندید و رد می‌شد» (همانجا).

دیگر نمود ظلم و بی‌عدالتی در داستان، ضرب و شتم تاری وردی توسط حاجی قلی است. حاج قلی که از رفتار تاری وردی در مورد مسئله خواهرش با او ناراحت و عصبانی است و کینه تاری وردی را به دل گرفته، یک روز او را تنها و بی‌دفاع در قالی‌بافی زیر مشتم و لگد می‌گیرد و کسی هم جرئت اعتراض یا دفاع از تاری وردی را ندارد: «من ترسان‌ترسان به او نزدیک شدم و تا خواستم از در بگذرم، میچم را گرفت و انداخت توی حیاط کارخانه و با مشتم و لگد افتاد به جان من. آخر خودم را رها کردم. آن‌قدر کتکم زده بود که آش و لاش شده بودم» (همان: ۵۲).

۲-۴. تحلیل روایت‌شناسی اجتماعی داستان «روزنامه‌دیواری مدرسه ما» / علی‌اشرف درویشیان

۲-۴-۱. نمادین بودن داستان از اوضاع اجتماعی عصر نویسنده

علی‌اشرف درویشیان که خود از معلمان داستان‌نویس بوده است، در آثار خود به بررسی اوضاع اجتماعی مدرسه پرداخته و به‌نوعی به بازتاب وقایع عصر خود در مدرسه اشاره دارد. این داستان را در بحبوحه انقلاب اسلامی در سال ۵۷ نوشته است و در آن به شرح مبارزات عده‌ای از دانش‌آموزان وطن‌خواه در برابر رژیم پهلوی اشاره دارد. عنوان داستان، «روزنامه‌دیواری مدرسه ما»، انتخاب گردیده است؛ یعنی وقایع آشکاری که روی دیوار است، مثل روزنامه‌ای است و همه می‌توانند آن را ببینند.

اسم شخصیت‌های داستان نیز نمادین و رمزی است. آقای هوشیار، مصداق «الاسماء تنزل من السماء» است و گویا اسم این شخص مصداقی از زرنگی و آگاهی زیاد وی است. او ادبیات تدریس می‌کند، بسیار خوش‌خو، مهربان و دوست‌داشتنی است. او بسیار عاشق شغل خود است، برای آن وقت می‌گذارد و بچه‌ها عاشق وی هستند. در برابر این شخصیت، آقای پریشان را داریم که همواره حالتی گرفته، اخمو و بی‌اطلاع از مسائل دارد. او دبیر است اما مطیع حکومت پهلوی است و از خود اختیاری ندارد. اسم مدرسه، «ایران» است که یادآور کشور ایران است. مدیر مدرسه دیکتاتور است و نمادی از شاه ایران است. مستخدم مدرسه، آتقی، و ناظم مدرسه نماد مجریان قانون هستند. سیروس که سخن‌چین است و بین دانش‌آموزان تفرقه می‌اندازد، نماد مأموران مخفی

حکومت شاه است. افشین نماد وطن فروش خائن است. روزنامه‌ها نیز اسم‌هایی نمادین دارند. اسم‌هایی چون ناقوس، پیروز و ایران نماد روزنامه‌های مستقل است و روزنامه‌ای چون «چماق ایران»، نامی نمادین از روزنامه‌های وابسته به حکومت شاه است (رهبریان، ۱۳۹۵: ۹۰).

۲-۴-۲. تصویر تلخ فقر در جامعه دانش‌آموزی

در این داستان شاهد تصاویری از فقر و تلخی آن در زندگی دانش‌آموزان هستیم. مدیر مدرسه که در نقش دیکتاتور واقع شده است، بر آن است تا تلخی‌های فقر را بپوشاند و با زور و قلدری، سیمایی بسیار عالی، مرفه و درجه یک از مدرسه به استاندار وقت نشان دهد. «دو ماه از سال تحصیلی می‌گذشت. می‌خواستند در دبیرستان، جشنی ترتیب بدهند برای معرفی شاگرد اول‌های سال گذشته. از چند روز پیش بچه‌های ورزشگاه برای شرکت در جشن خود را آماده می‌کردند: دو نفر شمشیربازی می‌کردند و چند نفر وزنه برمی‌داشتند. تیم والیبال هم مشغول بود تا یک مسابقه نمایشی ترتیب دهند. صدای تمرین ویولن و فلوت و ضرب بچه‌ها به گوش می‌رسید. روز جشن فرا رسید. استاندار را هم دعوت کرده بودند. بعدازظهر بود. قبل از آغاز جشن، آقای مدیر دستور داد بچه‌هایی که لباس پاره‌پوره داشتند، در انبار زندانی شوند و در جشن شرکت نکنند، چون می‌ترسید که آقای استاندار ناراحت بشوند. مرا با یک عده ۵۰ نفری درون انبار مدرسه کردند و درش را بستند. ساکت و غمزده نشسته بودیم و از درون آن اتاق بی‌در و پنجره به صدای آمدوشدها گوش می‌دادیم تا نوای موسیقی بلند شد و قلبم شروع کرد به زدن. صدای ویولن و فلوت مرا به دنیای دیگری برد و دلم پر از عشق و کینه شد. به بچه‌ها نگاه کردم. اشک زیر پلک‌هایشان انباشته بود. من سوزناک گفتم: چرا نگذاشتند ما هم جشن را ببینیم؟ مگر هر کس لباس نو نداشته باشد، آدم نیست؟ امید بغض کرده گفت: آخر ما هم آدمیم، چشم داریم، گوش داریم» (درویشیان، ۱۳۵۷: ۸).

این صحنه از داستان، نشان‌دهنده تبعیض، آزار طبقاتی و فقر اجتماعی و اقتصادی مدیر مدرسه است. او برای خوش خدمتی به استاندار و ریاکاری نسبت به اوضاع جامعه، دانش‌آموزان فقیر را

در انباری مدرسه زندانی کرده است! این صحنه بسیار دردناک و گویا از وخامت اوضاع مدارس قبل از انقلاب است.

۲-۴-۳. همزمانی چاپ مجله «پیروز» با پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی

در این داستان شاهد تلاش‌های کودکانی در مدرسه هستیم که در برابر مدیریت فاسد و نمادی از دیکتاتوری پهلوی، به مبارزه و ایستادگی می‌پردازند. آن‌ها در تلاش‌اند روزنامه‌دیواری‌ای برای مدرسه درست کنند و چون در این روزنامه به بیان اعتراضات، آمال و خواسته‌های خود می‌پردازند، از طرف مدیر و عمالش (سیروس، افشین، آتقی و...) با مخالفت روبه‌رو شده‌اند. بچه‌ها چندین اسم برای روزنامه خود انتخاب می‌کنند؛ اسم‌هایی مانند «ناقوس» و «ایران» یا «نبرد»، که هر کدام نمادی از خیزش جوانان ایرانی برای نجات ایران از زیر یوغ پهلوی است. اما آخرین عنوانی که برای روزنامه انتخاب می‌کنند، «پیروز» است: «می‌دانستیم که آقای مدیر برای اذیت کردن ما راه‌های دیگری انتخاب خواهد کرد. با وجود این، دوباره شروع کردیم، کاغذ خریدیم و در پستوی دکان پدر عباس که در تاریکی بازار خیاطی داشت، جمع شدیم. پدر عباس با ما مهربانی می‌کرد. برای ما قصه‌هایی از زندگی‌اش می‌گفت. مرتب چای جلویمان می‌گذاشت. با چشمان مهربان و خسته‌اش، که پلک‌های قرمز باد کرده‌ای داشت، به ما نگاه می‌کرد و هر وقت زیاد کار می‌کردیم، به وسیله‌ای مشغولمان می‌کرد. چند تا شیرینی از جیبش درمی‌آورد و می‌گفت بخورید. زیاد خودتان را خسته نکنید. شما جوانید، وقتتان زیاد است. دنیا با بدی‌ها و خوبی‌هایش مال شماست... ما هم نام مجله‌مان را پیروز گذاشتیم» (درویشیان: ۱۳۵۷: ۱۵).

در این قطعه از داستان، سیر سخنان پدر عباس و حرف‌های مشوقانه‌اش، امید دادن به جوانان مبارز و... همگی عجین‌شدگی اوضاع عصر انقلاب و مبارزات خیابانی جوانان با رژیم پهلوی را به تصویر می‌کشد. پیرمرد در پی آن است که اراده جوانان سست نگردد؛ آینده را از آن‌ان می‌داند. به آن‌ها پناه می‌دهد که در گوشه دکانش به ترسیم روزنامه بپردازند و به‌نوعی در مبارزه علیه شاه سهیم است. در انتهای داستان، بچه‌ها نام مجله/روزنامه خود را «پیروز» می‌گذارند که

به‌نوعی با پیروزی انقلاب اسلامی عجین گردیده و یادآور مبارزات پیروزمندانه جوانان دلیر و انقلابی است.

۵-۲. تحلیل روایت‌شناسی اجتماعی داستان «قصه عینکم» / رسول پرویزی

۵-۲-۱. قشربندی نظام اجتماع در آثار رسول پرویزی

۵-۲-۱-۱. طبقه فرنگی‌مآب

یکی از طبقات متجلی شده در آثار پرویزی، فرنگی‌مآبان یا به فرنگ‌رفته‌هایی هستند که خود را تافته جداافتاده از جامعه می‌دانند و با تیپ‌ها و کلمات منحصر به فرد، در صدد برتری‌جویی یا تمایز از دیگران هستند. البته این نکته در آثار دیگر داستان‌نویسان نیز دیده می‌شود؛ به‌عنوان مثال در داستان «عدل» از صادق چوبک، نویسنده مردی کروات‌زده، کیف چرمی به دست و اتوکشیده را به تصویر می‌کشد. او شاهد است که یک سپور و عمله می‌خواهند اسب را از جوی آب بالا بکشند. این دو مشورت می‌کنند که یکی دمش را بگیرد و دیگری گردنش را و او را بیرون جدول بگذارند، اما این مرد فرنگی‌مآب می‌گوید: «شماها نمی‌توانید این‌طور نجاتش دهید.» کلمه «شماها» نشان می‌دهد که این فرد خود را از طبقات دیگر اجتماع جدا می‌داند و همچنین حاضر نیست دستی برساند و اسب بیچاره را نجات دهد!

داستان‌هایی مثل «اسمال در نیویورک» نوشته حسن مدنی نیز نشان‌دهنده این جریان در ادبیات داستانی ایران است. اما رسول پرویزی نیز این مضمون را در آثارش آورده و در «قصه عینکم» این مضمون را این‌گونه مطرح کرده است: «آن روزها که کلاس هشتم بودم، فکر می‌کردم عینک هم مثل تعلیمی و کروات یک چیز فرنگی‌مآبی است که مردان متمدن برای قشنگی به چشم می‌گذارند. دایی جان میرزا غلامرضا که خیلی با خودش ور می‌رفت و شلوار پاچه‌تنگ می‌پوشید و کروات از پاریس وارد می‌کرد و در تجدد افراط داشت به‌طوری که از مردم شهرمان لقب «مسیو» گرفت. اولین مرد عینکی بود که دیده بودم. علاقه دایی جان به واکس کشش و چنگال و کارد و کارهای دیگر فرنگی‌ها و فرنگی‌مآبان مرا در فکر تقویت کرد. گفتم: هست و نیست عینک یک چیز متجددانه است که برای قشنگی به چشم می‌گذارند» (پرویزی، ۱۳۶۱: ۵۴).

۲-۵-۱-۲. فقدان الگوی تربیتی مناسب بر محور گفت‌وگو در خانواده و مدرسه

از دیگر نکات اجتماعی منفی در این داستان، فقدان یک الگوی تربیتی بر اساس گفتگو، درک متقابل، دانش و آگاهی در مدرسه و خانواده است. راوی هم در خانواده تحقیر می‌شود و هم در مدرسه! یعنی نه اولیاء به این درک رسیده‌اند که علت این همه کاستی در بینایی کودک را از او بپرسند یا به پزشک مراجعه کنند و نه معلم در مدرسه وقتی که کودک عینک دزدی را به چشم زده، واکنش مثبتی دارد و آن را حمل بر مسخره‌بازی و دلقک‌بازی می‌کند. یعنی نه خانواده و نه معلمان هیچ‌کدام روش صحیح تربیتی را انتخاب نکرده‌اند و هر دو نفرین، سرزنش و تنبیه بدنی را جایگزین مشاوره، پرسش رئوفانه و حمایت‌های روان‌شناختی کرده‌اند. در قطعه زیر، هنگامی که راوی عینک را به چشم خود می‌زند و کلاس مملو از خنده می‌شود، صحنه‌ای اگرچه خنده‌آور است، اما واکنش معلم پرده از یک ضعف اجتماعی بزرگ برمی‌دارد: «حالا کلاس سخت در خنده فرو رفته. من بدبخت هم سخت دست و پایم را گم کرده‌ام، گنگ شده‌ام. نمی‌دانم چه بگویم. مات و مبهوت عینک کذا به چشمم است و خیره خیره معلم را نگاه می‌کنم. این بار سخت از جا در رفت و درست آمد کنار نیمکت من. یک دستش پشت کتش بود، یک دست هم آماده کشیدن زدن. در چنین حالی خطاب کرد: پاشو برو گم شو یا الله! پاشو برو گم شو! من بدبخت هم بلند شدم. عینک همان‌طور به چشمم بود و کلاس هم غرق خنده بود. کمی خودم را کشیدم که اگر کشیده را زد به من نخورد. ناگهان کشیده به صورتم خورد! سیم عینک شکست و عینک آویزان و منظره مضحک شد» (همان: ۵۷).

این صحنه اگرچه دارای طنزی سطحی است و با توصیف جزئیات باعث ایجاد لبخند بر لبان خواننده می‌شود، اما در پس آن زهرخندی نهفته است که نشانگر یک روش اجتماعی غلط در مدارس عصر پهلوی است و آن تنبیه بدنی شدید به بهانه‌های واهی و پیش‌پاافتاده است. حتی دانش‌آموزان دیگر نیز توسط مدرسه و خانواده به این درک اجتماعی نرسیده‌اند که آن عینک – اگر هم خنده‌دار است – نخندند یا بی‌توجه باشند؛ شاید آن شخص از سر فقر و نداری یا از سر مجبوری بر چشم خود زده است. از این گذشته، معلم که مرجع آگاهی است باید به نرمی

دانش‌آموزان را متنبه کند که اولاً این تصویر خنده‌دار نیست، ثانیاً درد دانش‌آموز استفاده‌کننده از عینک را بپرسد. شاید مخاطب این سطور بگوید اولاً این یک داستان بر حسب درک نادرست معلمان از موقعیت این دانش‌آموز بوده است، ثانیاً این یک داستان ذهنی است و خالقی دارد، بنابراین نباید جدی گرفت. اما این‌گونه نیست؛ چرا که اولاً تعداد دفعات خطای دید این شخصیت در داستان زیاد است: نزاع بر سر نشستن در میز جلو با دانش‌آموزان قد کوتاه، سلام نکردن به معلم در کوچه و تنبیه شدن در مدرسه، بُور شدن در فوتبال به دلیل عدم دید درست از توپ و ... پس این تکرارهای پی‌درپی چرا یک نفر را در خانواده و مدرسه به این فکر نمی‌اندازد که ممکن است این یک نقص طبیعی در وجود این فرد باشد؟!

۲-۶. تحلیل روایت‌شناسی اجتماعی داستان «کوچ» / امین فقیری

۲-۶-۱. سیمای معلم دانا و فداکار در داستان کوچ

در این داستان، همان‌گونه که از خلاصه آن نیز برمی‌آید، شاهد خانواده‌ای کولی و همیشه در سفر هستیم که در فقر مطلق به سر می‌برند و حتی حاضر شده‌اند در خانه‌ای نیمه‌ساخت ساکن شوند: «در خانه ملا طهماسب می‌نشستند که تازه‌ساز بود، ولی هنوز اندود نشده بود و در و پیکر هم نداشت» (همان: ۲۵۹). این خانواده‌ی فلاکت‌زده مورد شفقت و رحم معلمی دلسوز و باایمان قرار می‌گیرند، حالشان را می‌پرسد، معنای اسم‌هایشان را می‌پرسد و... تا اینکه گلناز از معلم درخواست می‌کند پسرش، آقاجان، را به مدرسه ببرد: «گلناز گفت: آقای مدیر، دلم می‌خواهد آقا جان سواد دار شود، اگر ممکن است بیاید داخل بچه‌ها، چیزی راه بردار شود». نگاهی به بچه کردم، قیافه‌ای ساده و مظلوم داشت، چطور می‌توانستم بگویم نه؟» (همانجا).

اولین اقدام این معلم واقعی، پذیرش درخواست مادر آقاجان برای بردن فرزندش به مدرسه است. اقدام معلم برای باسواد شدن پسرک کولی می‌تواند سرنوشت وی را تغییر دهد، دنیای او را دگرگون کند و جهان‌بینی‌اش را متحول سازد. شادی‌ای که در چهره‌ی معصومانه‌ی پسرک بعد از ورود به کلاس توصیف می‌شود، بسیار قدسی و عرفانی است، به گونه‌ای که دل هر خواننده‌ای را به رحم می‌آورد و جایگاه رفیع معلم را در اذهان تداعی می‌کند: «وقتی وارد کلاس شدم، نشسته

بود داخل بچه‌ها، یک دفتر و یک مداد جلویش بود. قیافه‌اش شاد بود. چشمانش می‌درخشید و با خوشحالی به در و دیوار نگاه می‌کرد. مثل اینکه باورش نمی‌شد که آنجا نشسته است» (همان: ۲۶۰).

علاوه بر این که معلم این کودک را به کلاس درس می‌برد، هزینه‌های وی را نیز خود بر عهده می‌گیرد: «وقتی که گفتم پای تخته بیا، آهسته و ترسناک جلو آمد، که ناگهان صدای خنده‌ی بچه‌ها آرامش کلاس را به هم زد: آ... نگاه ملکی‌هایش! ساکتش کردم. ملکی‌های تخت موتوری پدرش را پوشیده بود. به زور خودش را روی زمین می‌کشید. چیزی ازش سؤال نکردم. ظهر بردمش دکان سید فرج یک جفت کفش برایش خریدم، مثل پرنده‌ای که از قفس آزاد کنی، به پرواز درآمد» (همانجا).

این قطعه در ادامه‌ی قطعه‌ی قبلی، سیمای دیگری از معلمی دلسوز و فداکار را به نمایش می‌گذارد؛ قشری که خالصانه و با دلسوزی برای دانش‌آموزان زحمت می‌کشیدند. حال این معلم را اگر با معلم داستان «گلدسته‌ها و فلک» مقایسه کنیم، شاهد تمایزهای رفتاری و گفتاری بسیاری در شخصیت‌های آنان هستیم. رفتار معلم در صحنه‌ای که شاهد کشف مدادهای دزدی توسط دنبه است، تماشایی می‌نماید؛ چرا که از روی دانایی و صبر، رفتاری بسیار متفکرانه دارد: «توی حیاط خانه دنبه ایستاده بود و مدادها را می‌شمرد، تا مرا دید تمام مدادها از دستش ریخت. پشتش را به من کرد و پکی زد زیر گریه! همان موقع پشیمان شدم، تو روی پدرش هم خجالت کشیدم. کبوتر به زور مرا برد توی اتاق. گلناز رنگش زرد شد. قسم خوردم که موضوع را به کسی نمی‌گویم، ولی آن‌ها برق‌زده بودند. چیزی حالیشان نبود. کبوتر گفت: به جونتان قسم که روحمان هم خبر نداشت. گفتم: می‌دانم. بچه بوده! گفت: می‌گشَمش! گفتم: به خدا اگر دست روی او بلند کردی، هر بدی دیدی از چشم خودت دیدی، کار مدرسه به شما نیامده. مگر می‌خواهی موضوع آفتابی شود؟ گفتم: خلاصه خدا نکند صدای گریه‌ی بچه را بشنوم» (همان: ۳۶۳).

در این قطعه، اگرچه کار بچه زشت است و ممکن است تبدیل به عادت گردد، ولی رفتار معلم حکیمانه و بزرگ‌منشانه است. اوّلًا که بخشنده است و همچون انسان‌های بزرگ، عیب را می‌پوشاند

و کار زشت دانش‌آموز را به روی خانواده‌اش نمی‌آورد؛ به‌نوعی یادآور حکایت بوسعید مهنه در حمام است که از دلاک خواست تا گناه وی را به چشمش نیاورد. همچنین با رفتارش تأثیری بسیار بر روی خانواده‌ی بچه می‌گذارد؛ آبروداری می‌کند و از همه مهم‌تر در جمله‌ی «کار مدرسه به شما نیامده»، مدرسه و خودش را مسئول این اقدام بچه می‌داند، از دو طرف: یکی این که در ابتدای داستان وقتی دنبه را در گرداب آزارهای بچه‌ها می‌بیند، از نوع نگاهش می‌فهمد که معلم مقصر این بدبختی‌های وی بوده است و حالا هم به‌نوعی در این جمله گوشزد می‌کند که اگر من (معلم) او را به این ورطه (مدرسه و رقابت‌ها و تحقیرها و تمسخرها) وارد نکرده بودم، شاید او مرتکب دزدی نمی‌شد! شاید نداشته‌هایش و فقرش او را عقده‌ای کرده است که دست به چنین اقدامی زند و چندین مداد را بدزد و در پارچه‌ای بیچد!

در این بخش از داستان، به‌نوعی دیدگاه روان‌شناختی و عقده‌های ناشی از نداشته‌ها بروز می‌کند که دلایل مختلفی در پشت آن‌ها نهفته است. دومین دلیلی که معلم برای ابراز جمله‌اش مبنی بر کار مدرسه دارد، این است که مدرسه را مقصر می‌داند که نتوانسته کار فرهنگی انجام دهد، نتوانسته فرهنگ‌سازی کند و به بچه بفهماند که دزدی بد است و به‌نوعی باز خودش را مقصر می‌داند. با گفتن جمله‌ی «بچه است»، در واقع او را چون لوحی سفید می‌داند که هنوز آلوده‌ی دنیا نشده است، ولی مدرسه نتوانسته وظیفه‌اش را به خوبی انجام دهد.

آخرین صحنه‌ی داستان، یعنی کوچ خانواده‌ی کبوتر به جایی نامعلوم، نشان می‌دهد که کار معلم (از بردن دنبه به مدرسه، تهیه‌ی اقلام تحصیل و کفش و... و همچنین آبروداری‌اش هنگام کشف دزدی دنبه) آن‌قدر ارزشمند و تأثیرگذار بوده است که آن‌ها را از خجالت مجبور به مهاجرت پنهانی به مکانی نامعلوم کرده است. عنوان نام کبوتر (پدر دنبه) با عنوان داستان («کوچ») به‌نوعی در ارتباط است. کبوتر نشان‌دهنده‌ی یک تغییر محل سکونت است و کوچ نیز همین را به ذهن متبادر می‌کند. این که در این داستان یک خانواده‌ی کولی که معمولاً به دلیل یکجانشین نبودن از مراتب فرهنگی بالایی برخوردار نیستند، توسط یک معلم آگاه متنبه می‌شوند و تحت تأثیر قرار

می‌گیرند، به‌نوعی داستان‌های محمد بیگی در «ایل من، بخارای من» را به ذهن متبادر می‌کند که با عشایر در ارتباط است.

۷-۲. تحلیل روایت‌شناسی اجتماعی داستان «زهرترک» / عباس پهلوان

۷-۲-۱. عناصر اجتماعی داستان زهرترک

در داستان «زهرترک»، به دلیل رئالیستی بودن داستان و گزارش آن از عمق جامعه، شاهد وجود عناصر اجتماعی چندی شامل: وجود ضرب‌المثل‌ها، شغل‌ها، آداب و رسوم، اصطلاحات کنایه‌ای در گفتار طبقات، استفاده از رسومات محلی در تنبیه‌کردن، زورگویی، عدم وجود قانون، ابتذال در اخلاق، ریاکاری و... هستیم. از برجسته‌ترین عناصر اجتماعی در این داستان کوتاه می‌توان به «شخصیت‌ها، رفتار و گفتار» آن‌ها در متن اشاره کرد. «گفتار و رفتار شخصیت‌ها در داستان‌های کوتاه رئالیستی می‌بایست با جایگاه اجتماعی آنان و نیز با تربیتی که در خانواده و نظام آموزشی دریافت کرده‌اند، همخوانی داشته باشد» (پاینده، ۱۳۹۱: ۲۶).

در داستان «زهرترک»، گفتار و رفتار شخصیت‌ها با جایگاه اجتماعی آنان همخوانی دارد. اسمال هشته، قلچماقی زورگو و بی‌فرهنگ است که زبانی زیرمعیار دارد و در خانواده‌ای رشد کرده است که چندان پایگاه اجتماعی والایی ندارد. به همین دلیل وقتی معلم در مدرسه او را تنبیه می‌کند، برایش خط و نشان می‌کشد: «... هرچند دو روز بعد هم کلاه بوقی سر اسمال هشته گذاشتند و از اول صبح تا آخر زنگ سوم توی حیاط مدرسه یک لنگه پا توی حیاط مدرسه نگهش داشتند، ولی حسابی توی دل آقای دیکته را خالی کرده بود و خط و نشان که با درفش می‌کنم تو آبگاهش!» (رهبریان، ۱۳۹۵: ۲۰۰).

این رفتار اسمال هشته، باعث رعب و وحشت در دل معلم و دانش‌آموزان می‌شود و معلم به‌نوعی در برابرش دچار وادادگی می‌گردد و نمی‌تواند او را مانند سایر بچه‌ها تنبیه کند. از او حساب می‌برد و به او موقعیت تقلب می‌دهد: «بابای اسمال پینه‌دوز بود و اسمال همیشه یک درفش کُت و کلفت تیز توی جیبش می‌گذاشت و پاره‌وقت‌ها ول می‌کرد روی تخته سیاه که می‌چسبید به تخته و تکان‌تکان می‌خورد. از این قرار بود که آقای دیکته ماست‌ها را کیسه کرد و

اسمال شد مبصر کلاس و بعدش هم آن دوتا بفهمی نفهمی شتر دیدی ندیدی می کردند و نه به خیر هم می زدند و نه به شر هم و بد به حال بچه ها که بابت دیکته همان روال سابق بود. سخت گیری و چوب فراوان...» (همانجا).

با تکیه بر این قطعه، در این متن جامعه ای به تصویر کشیده شده است که روایتش گویای «هر که زرش بیشتر، زورش بیشتر» است! مگر یک مدرسه نمی تواند از پس یک نفر برآید؟ ارگان های بیرون از مدرسه مثل پلیس و قانون چه؟ اسمال هشته با یک درفش و عربده کشی یکه تاز مدرسه شده است: «و اما زنگ های دیکته اسمال هشته کاری به این حرف ها نداشت. انگار نه انگار. همچنین که دیکته شروع می شد، با آن هیکل ور قلمبیده اش از ته کلاس بلند می شد و می آمد طرف نیمکت جلو، اول اصغر آل علی را با یک تپا می انداخت بیرون و آن وقت کنار من جا خوش می کرد و از روی دست من دیکته اش را می نوشت پاره وقت ها مجبور بودم برای اینکه عقب نیفتم، روی میز چوبی لغت ها را بنویسم. چون تا اسمال عقب می افتاد، بلند بلند فحش خواهر و مادر می داد و سقلمه را می بست تو پک و پهلوی من» (همان: ۲۰۱).

این نمونه ها نشان می دهد که قبل از انقلاب و در دوران پهلوی، شاهد بی نظمی ها، بی قانونی ها، گنده لاتی ها و زورگویی هایی بوده ایم که مرجع قانونی از رسیدگی به آن مستأصل بوده است. چون عنوان پژوهش حاضر مبتنی بر مدرسه و فضای آن است، این نمونه گویای بخشی از جامعه و بی عدالتی های آن یعنی در مدرسه است و الا اگر مکان های دیگر نیز بررسی گردد، قطعاً نمونه های بیشتری از معضلات اجتماعی خودنمایی خواهد کرد.

علاوه بر اسمال هشته، معلمان نیز در سمت غلط رسالت خود ایستاده اند و در افساد اجتماع غرق شده اند. وقتی معلم رفتار اسمال هشته را نادیده می گیرد، پس چرا بار خشونت و شدت را علیه دانش آموزان مظلوم دیگر به اوج می رساند؟ لاقل اگر رفتار آن گنده لات را به دلیل عدم وجود قانون نادیده می گیرد و حتی باج هم به او می دهد، چرا دیگران را با خشونت بیشتری مورد ضرب و شتم قرار می دهد؟ جوابش در سخن راوی است: «از سر بند قضیه اسمال هشته، معلم ما محکم کاری می کرد که دیگر بچه ها دستشان را نزدند» (همان: ۲۰۰).

به جای اینکه در این جامعه معضلات را حل کنند، بر آن سرپوش می‌گذارند! معلم چنین می‌کند؛ چون از پس اسمال هشته بر نمی‌آید، با ترس و لرز به او باج می‌دهد، اما از ترس اینکه مبدا دیگر دانش‌آموزان نیز رفتاری چون اسمال در پیش گیرند، آن‌ها را تحت فشار زیاد قرار می‌دهد، در حالی که آنان این‌گونه نیستند. این روایت نشان می‌دهد که در جامعه‌ی عصر نویسنده، زورگویانی قانون‌گریز وجود داشته‌اند که هیچ ارگانی قادر به ایستادگی در برابر آنان نبوده است و آنان همچنان به زورگویی و قلدرمآبی خود ادامه می‌دهند.

این زورگویان تصاحب‌گر ابایی از خوردن حق دیگران و ضایع کردن حقشان در این جامعه‌ی بی‌قانون ندارند: «اسمال به زور درفش را کوبید روی ورقه‌ی رضا آقاحسینی که دیکته‌اش از همه خوب‌تر بود و ورقه را از زیر دستش قاپید و اسم او را خط زد و اسم خودش را بالای آن نوشت و ورقه‌ی سفید خودش را گذاشت جلوی او. رضا آقاحسینی زد زیر گریه. آقای دیکته داشت ورقه‌ها را جمع می‌کرد که چشمش افتاد به رضا و یکهو جا خورد: پسر چته؟ چرا عزا گرفتی؟ مگر بابات مرده؟ اسمال از جایش پرید: آقا دلش درد گرفته آقا! نتوانسته دیکته‌اش را بنویسد آقا!» (همان: ۲۰۱). در این صحنه از داستان شاهد نفوذ قدرت اسمال هشته‌ها در جامعه‌ی عصر پهلوی و عدم وجود مرجع قانونی و ترس افراد جامعه در برابر آنان هستیم. رضا آقاحسینی نمونه‌ای از انسان‌های مظلوم و حق‌باخته‌ای است که پناهگاهش معلم است، اما معلم خود قربانی گنده‌لات‌ها و زورگویی‌ها شده است.

۲-۷-۲. رابطه رمزه‌ای روایی و وضعیت اجتماعی در این داستان

عنوان این داستان «زهرترک» است. «زهرترک» اصطلاحی است که از ترس زیاد و ناگهانی یا قرار گرفتن در موقعیتی بغرنج و عذاب‌آور بر فرد چیره می‌شود. شخصیت اصلی و راوی این داستان پسری نحیف، کم‌رو ولی درس‌خوان است که بین دو نیروی عذاب‌آور و سخت‌گیر گرفتار شده است: معلمان کتک‌زن و اسمال هشته بی‌فرهنگ و زورگو. «زهرترک» در واقع داستانی اوج‌گیرنده و تنشی رو به افزایش است که در انتهای داستان این تنش به حد «زهرترک شدن» می‌رسد. فضایی بسیار رعب‌آور و هراسناک در داستان حاکم است و از ابتدای روایت این مقوله با توصیفات راوی

خود را نمایان می‌کند: «حالا همه معلم‌ها می‌خواستند ادای آقای حساب و هندسه را در بیاورند. همان‌طور یک‌دنده، لجوج، بداخم، سخت‌گیر، مسئله پشت مسئله، جریمه و زنگ تفریح‌ها توی کلاس. اول از همه آقای جبری حسابی میخ را کوبیده بود. ماه اول به دوم نکشید که بچه‌ها ماست‌ها را کیسه کردند. وقتی آقای حساب و هندسه پیدایش شد، بچه‌ها مثل بید می‌لرزیدند. ساعت‌های حساب عذاب بود و دلهره و وحشت! ساعت ترکه‌های چوب آلبالو...» (رهبریان، ۱۳۹۵: ۱۹۹، به نقل از پهلوان).

انتخاب عنوان «زهرترک» برای این داستان، به دلیل روایت پیش‌رونده و رو به اوج رئالیستی آن است؛ راوی با تمسک به توصیف و تمرکز بر یک واقعه خاص، فضایی ترسناک در مدرسه خلق می‌کند. پاینده معتقد است: «نویسنده رئالیستی می‌بایست بر یک رویداد خاص متمرکز شود و واقعیت آن رویداد را به طرزی دقیق بازنمایی کند» (پاینده، ۱۳۹۱: ۵۳).

راوی داستان «زهرترک»، رویداد تقلب‌رساندن خود به اسمال هشته و ظلم و ستم نابجای حاکم بر جامعه عصر خویش را به تصویر کشیده است. پی‌رنگ این داستان رئالیستی از سه بخش آغاز، میانه و پایان ساخته شده و بر روابط علی و معلولی استوار است به‌طوری که هر معلول علتی دارد. این‌که راوی به سمت «زهرترک شدن» پیش می‌رود، چندین عامل دارد: «اما قلب من تاپ‌تاپ می‌زد. ته دلم ضعف می‌رفت. از یک طرف کیای بی‌اراده‌ای مثل آقای دیکته بود. آن همه قراول و مأمور و ناظر؛ و اگر هم به اسمال هشته نمی‌رساندم، فردا مثل دفعه‌های پیش، فحش و بد و بیراه حواله می‌کرد و بعد هم بی‌بند و کار لا‌کردار نه می‌گذاشت و نه برمی‌داشت و فوری یقه‌کت را جر می‌داد و فی‌الوقت دست می‌انداخت زیر خشتک و آدم را می‌برد رو هوا و می‌کوبید تو خواب و پیراهن را از تو سینه چاک می‌داد تا پایین و تازه شب هم چغلی مادر بود بابت چاک خوردن کت و پیراهن و بعد کمرکشی پدر» (رهبریان، ۱۳۹۵: ۲۰۳).

در این داستان، «زهرترک شدن» و ترسیدن بیش از اندازه راوی از نقطه اوج شروع می‌شود و داستان در اوج به پایان می‌رسد: «ترس تمام تنم را جویده بود. یک چیزی توی دلم آب می‌شد. انگار زهره‌ام بود که پایین و پایین‌تر آمد. یاد ساعت‌های کلاس افتادم که اجازه دست به آب رفتن

می‌گرفتم. بعد احساس سوزشی بود زیر نافم و تا آمدم به خودم بجنبم، چیزی گرم مثل شیر آب مدرسه از پاچه شلوarm سرازیر شد و روی میز ریخت و شتک زد به سر و صورت آنهایی که دور میز نشسته بودند... دستی مرا از روی میز سالن سخنرانی پرت کرد روی آجرهای کف سالن» (همان: ۲۰۶).

این سکانس پایانی داستان است که در اوج به پایان می‌رسد و راوی از ترس فراوان خود را خیس کرده و به قول معروف «زهرترک» شده است. این داستان و این صحنه‌ها روایت‌هایی اجتماعی، بغرنج و تعارضاتی مدنی از جامعه ایران عصر پهلوی را به نمایش می‌گذارد؛ مدارسی که بیشتر شبیه زندان‌های مخوف با جلادانی روانی هستند. کسانی که خود خوب تربیت نشده‌اند و نمی‌توانند نسل آینده را نیز تربیت کنند. روش‌هایی غلط که از دیرباز مرسوم بوده و به‌جای تحلیل اجتماعی و عوامل کند بودن یادگیری کودکان، چوب و شلاق را بر سر آنان استوار کرده است.

چرا هیچ یک از معلمان اسم یا فامیل ندارند؟

در ادبیات داستانی ایران و جهان، ساختار مشترکی حاکم است که هرگاه نویسنده‌ای بخواهد انسان‌هایی با هویت و شخصیت مشترک را به تصویر بکشد که همگی رفتاری متشابه دارند، لزومی ندارد بر آن‌ها اسمی بگذارد؛ چون چه فرقی می‌کند وقتی همه یکی هستند، که بگوید یا چه بگوید. به‌عنوان مثال در رمان «کوری» اثر ژوزه ساراماگو، چون با جامعه‌ای از کوران مواجهیم و همه از نظر هویت، ظاهر و شخصیت شبیه به هم هستند، هیچ‌کدام اسم ندارند؛ زیرا ساراماگو خواسته است همه آنان را کور (جاهل/ بی‌عقل) نشان دهد، بنابراین لزومی ندارد اسمی بر آن‌ها بگذارد. همه یک شکل هستند و هر کدام که سخن بگویند، حرف همگان است. این مضمون در ادبیات عرفانی فارسی نیز آمده است. در مثنوی معنوی، در حکایت «فیل اندر خانه تاریک بود» نیز با چنین ساختی مواجهیم؛ چرا که همه کسانی که به تماشای فیل رفته‌اند در تاریکی قرار دارند و اسمی ندارند، چون همگی در غفلت و کوری (عدم شناخت واقعیت‌ها) به سر می‌برند.

در داستان «بچه مردم» از جلال آل احمد نیز با همین ساخت مواجهیم. نه مرد، نه زن و نه بچه هیچ کدام اسم ندارند. دلیل این امر آن است که جلال می خواهد بگوید اکثر اجتماع عصرش با همین بی هویتی مواجه بوده است و عنوان داستان («بچه مردم») نیز بی هویتی را مستحکم می کند؛ چرا که زن، بچه خودش را که رها می کند، در آخرین نگاهش به بچه می گوید: «انگار بچه مردم را نگاه می کردم.» و این بی نام بودن شخصیت ها نیز گامی جهت استوار کردن این مضمون در این داستان است.

در داستان «زهرترک» نیز شاهد تکرار این ساختار و مضمون هستیم. معلمان هیچ کدام اسم یا فامیل ندارند و همگی به اسم درسی که به آنان محول شده نام گذاری شده اند. نویسنده می خواهد بگوید این ها انسان هایی بی هویت، متحدالشکل و بی نشان هستند که از نام و نشان به عنوان هویت انسانی به دورند و تنها در یک چیز خشک و بی روح مشترکند و آن هم دروسی است که شبیه به آن شده اند. راوی در چند جای داستان، کلاس حساب و هندسه را دردناک ترین ساعات عمرش توصیف می کند؛ بنابراین عدم عنوان برای معلم و نام نهادن درس بر روی او می تواند شدت خشکی، بی احساسی و سختی درس را در او متجلی کند. چرا که نام نهادن بر معلم می توانست اندکی از تاریکی و خشکی حالات و رفتارهای آنان در کلاس بکاهد و او را انسانی دارای احساسات و عواطف نشان دهد، در حالی که خشکی و سختی درس بر معلمان سایه افکنده است.

تنها یک معلم فامیلش در متن آمده است: آقای مظلوم، معلم دیکته و فارسی، که او هم تحت تأثیر رفتار دیگران هویتش عوض شده و تغییر شکل می دهد: «تنها دل خوشی بچه ها به آقای مظلوم، معلم دیکته و فارسی بود که از بد بیاری، او هم از این رو به آن رو شد و ساعت دیکته هم چیزی بود در ردیف ساعت های حساب و هندسه» (رهبریان، ۱۳۹۵: ۱۹۹). به نظر می رسد آقای مظلوم اسمی تعریضی است که خلاف آن در رفتار وی دیده می شود و اصلاً مظلوم نیست. یا شاید هم این نکته در این نهفته باشد که او چون مظلوم بود، نتوانست از خود دفاع کند (مثل راوی) و تحت تأثیر قرار گرفت و عوض شد؛ چرا که تمام مظلومان در این داستان مورد ستم قرار

می‌گیرند؛ مثل راوی، مثل رضا حاج‌حسینی و... از طرفی هم نویسنده بر آن است که بگوید در جامعه عصر پهلوی هر کس نمی‌خواست با نظام ظلم هم‌رنگ شود، به کناری رانده می‌شد و آقای مظلوم مجبور بود در آن جو و خفقان مدرسه، هم‌رنگ جماعت (دیگر معلمان) گردد و همین باعث شد که نوع جامعه او را وادار به تغییر رفتار کند.

نتیجه‌گیری

از دستاوردهای پژوهش حاضر این است که: یک: روایت‌شناسی اجتماعی با تکیه بر داستان‌هایی از زبان معلمان داستان‌نویس، مقوله‌های مختلف اجتماعی اعم از تضادهای طبقاتی در بین دانش‌آموزان، فقر و بزهکاری، رابطه خانواده و مدرسه (اولیا و مریبان)، کنش‌های سیاسی مدیران و کارمندان مدارس عصر پهلوی، مبارزات سیاسی دانش‌آموزان علیه حکومت پهلوی، ریاکاری افراد جامعه، تحلیل مشکلات لمپن‌های طبقه فرودست، مسائل اعتقادی افراد (دانش‌آموزان و معلمان و...)، شکاف‌های عقیدتی و فکری در اقشار جامعه، جایگاه و نقش هم‌کلاسی‌ها در رفتارهای اجتماعی دانش‌آموزان و... را به نمایش گذاشته است. دو: بر پایه روایت‌شناسی اجتماعی می‌توان گفت هر یک از نویسندگان (معلمان داستان‌نویس) در این تحقیق، بسته به مشرب نویسندگی، سبک، مکتب، نوع نگاه و جهان‌بینی‌ای که به انسان و هستی داشته‌اند، به شیوه متفاوتی موضوعات اجتماعی را در داستان‌هایشان مطرح کرده‌اند: جلال آل‌احمد بیشتر رویکردی اجتماعی و سوسیالیستی دارد و طبقات اجتماع را از نظر مشکلات و آرزوها موردبررسی قرار می‌دهد و بیشتر در پس‌گفت‌وگوهایشان فریادهایی نهفته است که از کمبودها و تعارض‌ها در عذابند. صمد بهرنگی بیشتر دیدگاهی رمزی و تعریضی دارد و در لفافه به بیان برخی مشکلات اجتماعی پرداخته است، هرچند در آثارش گاه موضوعات رئالیستی نیز دیده می‌شود. رسول پرویزی بیشتر از طنز مدد می‌گیرد، ولی طنزی که تلخند و زهرخند آن بسیار برنده، تأثیرگذار و کوبنده است و مخاطب را به تفکر وامی‌دارد. در آثار این نویسنده، اسم داستان‌ها، شخصیت‌ها، پی‌رنگ و... به قصد ابراز معنایی ثانوی خلق شده است. عنوان «شلوار وصله‌دار»، گویای این نکته است که اگرچه نویسنده می‌توانست به جای شلوار واژه دیگری انتخاب کند، اما انتخاب این واژه و وصله‌هایی بر روی آن،

تداعی‌کننده فقر، دلقک‌بودگی، فلاکت و طناز بودن گفتار نویسنده است. علی‌اشرف درویشیان، رویکردی خاطره‌وار دارد، اما خاطره‌های وی بیشتر به داستان شبیه است و پی‌رنگ و قاعده دارد. لحن گیرا، تعلیق، بیان مسائل عمیق از اعماق جامعه، و نوشتن از روی واقعیت‌ها، به متن‌های او رنگی دلنشین و زیبا بخشیده است.

منابع و مآخذ

کتاب‌ها

- آل‌احمد، جلال (۱۳۹۹)، پنج داستان، چاپ پنجم، تهران: فردوس.
- بایستد، روزه (۱۳۱۴)، ادبیات و جامعه، ترجمه غفار حسینی، تهران: توس.
- بهرنگی، صمد (۱۳۸۴)، قصه‌های صمد بهرنگی، تهران: خلاق.
- پرویزی، رسول (۱۳۵۷)، شلوارهای وصله‌دار، چاپ اول، تهران: زیبا.
- درویشیان، علی‌اشرف (۱۳۷۵)، روزنامه‌دیواری مدرسه ما، تهران: شبگیر.
- دستغیب، عبدالعلی (۱۳۷۸)، در آینه نقد، تهران: حوزه هنری.
- رهبریان، محمدرضا (۱۳۹۵)، مدرسه یا قفس، چاپ اول، تهران: علمی-فرهنگی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۱)، نقد ادبی، تهران: امیرکبیر.
- سارتر، ژان پل (۱۳۷۰)، ادبیات چیست؟، ترجمه ابوالحسن نجفی، تهران: زمان.
- عباسی، علی (۱۳۹۳)، روایت‌شناسی کاربردی، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- فطوره چی، مینو (۱۳۸۴)، سیمای جامعه در آثار سنایی، تهران: امیرکبیر.
- میرصادقی، جمال (۱۳۹۲)، جهان داستان ایران، چاپ اول، تهران: اشاره.
- ولک رنه و آستن وارن (۱۳۷۳)، نظریه ادبیات، ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، تهران: علمی فرهنگی.

مقالات

عسگری حسنکلو، عسگر (۱۳۸۶)، سیر نظریه‌های نقد جامعه‌شناسی در ادبیات، مجله ادب پژوهی، ش ۴، صص ۴۳-۶۴.